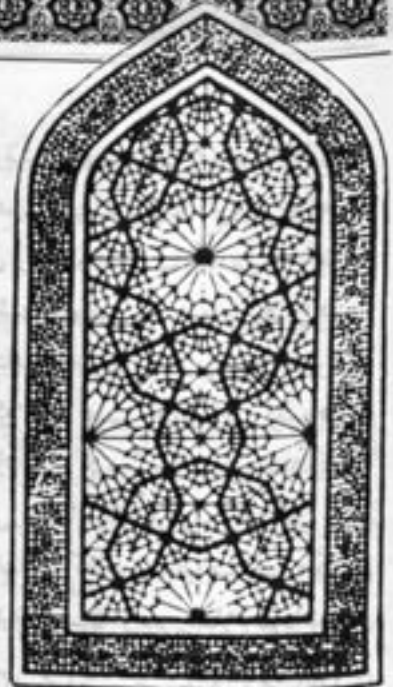


دستور مهاجرت به مدینه

(۴)



حجۃ الاسلام والمسلمین رسولی معلاتی

و اینک تحقیقی درباره برخی از روایات هجرت

۱ - درباره ای از روایات آمده که سراقه گوید: وقتی دانستم که نیروی غیبی نگهبان رسول خدا است و کسی را بر او دسترسی نیست فریاد زدم و به آن حضرت و همراهانش امان داده و درخواست کردم بایستند، و چون ایستادند نزدیک رفتم و جریان صد شتر جایزه مشرکین و مطالب دیگری را که در این رابطه و تصمیم قریش بر قتل و دستگیری آن حضرت شنیده بودم به اطلاع آن حضرت رساندم و از او خواستم تا اجازه دهد قدری توشه راه برای آنها تهیه کنم و تیری که همراه داشتم به او بدهم و عرض کردم در سر راهتان که می روید شتران من در حال چرا هستند و غلام من آنها را می چرانند، این تیر را بگنجانید تا نشانه و علامتی باشد که اگر نیازمند شدید به غلام من بدهید و از شتر شتران من استفاده کنید...

ولی آن حضرت نپذیرفت و فرمود:

«لا حاجة لي فيما عندك...»

- مرا بدانچه در نزد تو است نیازی نیست...

و شاید علت این کار آن حضرت این بوده که نمی خواسته از شخص مشرکی مانند سراقه بن مالک بر سر او متنی باشد... چنانچه در موارد مشابه این جریان نیز بر خورد آن حضرت اینگونه بود.

باز هم در مورد سراقه

۲ - و نیز در برخی از روایات آمده که سراقه با مشاهده آن

مهاجر دانست که آن حضرت در آینده به عظمت خواهد رسید و دشمنان خود را شکست خواهد داد از این رو تقاضا کرد تا آن حضرت برای او نامه ای بنویسد، تا آن نامه وسیله ای برای ارتباط و آشنائی او با آن حضرت باشد که در هنگام لزوم از آن استفاده کند و حضرت نیز نامه ای در تکه استخوانی و یا پارچه ای نوشت و بدو داد... و او نیز آن نامه را نزد خود نگاهداشت و در سال نهم هجرت هنگامی که رسول خدا (ص) از محاصره طائف برمی گشت در «جعرانه» آن نامه را نزد رسول خدا (ص) آورد و رسول خدا (ص) بدو فرمود:

«بوم و فاء و یزادنه».

- امروز روز وفای عهد و نیکی است، نامه را نزدیک بیاور...

و سراقه نامه را به دست آن حضرت داده و مسلمان شد... که با توجه به «امی» بودن رسول خدا (ص) و اینکه سواد خواندن و نوشتن نداشته این روایت مورد خدشه و تردید است و پذیرفتن آن مشکل است، مگر آنکه بگوئیم حضرت به یکی از همراهان خود دستور داده و او چنین نامه ای برای سراقه نوشته چنانچه در برخی روایات دیگر نقل شده.

و این هم داستانی دیگر

۳ - و نیز نقل شده که سراقه گوید: تنها تقاضائی که رسول خدا و همراهان او از من کردند آن بود که از من خواستند خبر آنها را به کسی اظهار نکنم و او نیز تا وقتی که آنها به مدینه

رسیدند و خبر ورود آنها به مدینه پخش شد ماجرا را به کسی اظهار نکرد و پس از آن بود که سراقه آنچه بر سرش آمده و دیده بود برای مردم بازگویی کرد و داستان او مشهور گردید... و سران فریش نیز از ترس آنکه اگر متعرض او شوند ممکن است این تعرض سبب اسلام او و قبیله اش (یعنی قبیله بنی مدلیج که سراقه امیر و رئیس آنها بود) گردد، او را بحال خود وا گذاردند ولی با اینحال ابوجهل، قبیله بنی مدلیج را مخاطب ساخته و اشعاری در مذمت سراقه سرود که از آنجمله است این دو بیت:

بنی مدلیج ائی اخاف سفیهکم سراقه مستغولنصر محمد^۱
 علیکم به الا یفرق جمعکم فیصبح شئی بعد عز و سودد^۲
 و سراقه نیز پاسخ او را با قصیده ای داد که از جمله آن قصیده است ابیات زیر:

اباحکم والله لو کنت شاهداً لأمر جوادى اذ نسوخ قوائمه^۱
 عجبک ولم تشکک بأن محقداً رسول وبرهان فمن ذابقاومه^۲
 علیک فکت القوم عنه فأنسی أحوال لنا يوماً سنبدو معالمة^۳
 بأمر نود النصر فیه فأنهم وان جمیع الناس ظمراً مسالمة^۴
 که باید گفت اگر این اشعار از سراقه باشد دلیل بر مسلمانی شدن او و ایمان وی به رسول خدا است و موجب تردید در روایت بالا می شود که اسلام او را در سال نهم هجرت و در داستان محاصره طائف ذکر کرده اند...

داستانی درباره زبیر

۴- و در کتاب سیره ابن کثیر از بخاری نقل شده که بسندش از عروقه بن زبیر روایت کرده که زبیر بن عوام یا جمعی از مسلمانان که از سفر تجارتی شام بازمی گشتند رسول خدا (ص) را دیدار کرده و زبیر دو جامه سفید به آن حضرت و ابوبکر پوشانید...^۸

که با توجه به بی اعتباری عروقه بن زبیر در نقل حدیث و سابقه او در جعل حدیث برای بستگان خود مانند عبدالله بن زبیر (برادرش) و عایشه (خاله اش) و بطور کلی برای آل زبیر که چند سالی بعنوان رقیبان بنی هاشم در صحنه حکومت اسلامی ظاهر شدند، و به کمک امثال همین عروقه بن زبیر روایاتی هم از رسول خدا (ص) در مدح آنها شایع شد... صحت این روایت مورد تردید است، بخصوص که از روایات دیگر ظاهر می شود که رسول خدا (ص) بخاطر پنهان

کاری از راه معمولی به سوی یثرب نمی رفت تا به کاروانها برخورد کند... و بلکه روی همین جهت پنهان کاری و بخاطر اینکه از گرمای طاقت فرسای روز در امان باشند در روایات آمده که آن حضرت معمولاً شبها راه می رفتند و روزها را در جاهای امن و دور از جاده و آفتاب به استراحت می پرداختند و همچنین از روایات دیگری که خود همین آقای ابن کثیر در چند صفحه قبل از این داستان نقل کرده^۹ ظاهر می شود که مسلمانان بجز رسول خدا و علی علیه السلام و ابوبکر همگی به مدینه هجرت کرده بودند جز آنهایی که در زندان مشرکین مگه محبوس بوده و یا دچار فتنه شده و دست از دین اسلام برداشته بودند و پرواضح است که زبیر بن عوام بخاطر شخصیت و قدرتی که داشت از هیچ کدامیک از این دو دسته نبود، و روی این حساب زبیر قبل از رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرده بود...

و بنظر می رسد که عروقه بن زبیر از این راه خواسته برای پدرش سابقه خوبی بسازد که بتواند از آن به نفع آل زبیر و برادرش عبدالله بن زبیر بهره برداری نماید.

داستان ام معبد

۵- مورخین عموماً نوشته اند: همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراهان به سوی مدینه می رفتند چشمشان از دور به خیمه ای افتاد و آنان برای تهیه آذوقه راه خود را به جانب آن خیمه کج کردند و چون بدانجا رسیدند زنی را در آن خیمه دیدند که با اثاثیه اندکی که داشت در میان آن خیمه نشسته و گوسفند لاغری هم در پشت آن خیمه بسته است.

از آن زن که نامش «ام معبد» بود گوشت و خرمائی خواستند تا به آنها بفروشد و پولش را بگیرد ولی پاسخ شنیدند که گفت:

بخدا سوگند خوراکی در خیمه ندارم و گرنه هیچگونه مضایقه ای از پذیرائی شما نداشتم و نیازمند پول آن هم نبودم، رسول خدا صلی الله علیه وآله بدان گوسفند نگاه کرد و فرمود: ای ام معبد این گوسفند چیست؟

جواب داد: این گوسفند به علت ناتوانی و ضعف نتوانسته بدنبال گوسفندان دیگر به چراگاه برود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله - آیا شیر دارد؟
 امّ معبد - این گوسفند ضعیف تر از آن است که شیری داشته
 باشد!

رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش آمد و دست بر پستانهای
 گوسفند گذارد و نام خدای تعالی را بر زبان جاری کرد و
 درباره گوسفندان امّ معبد دعا کرد و سپس دستی بر پستان
 گوسفند کشید و ظرفی طلید و شروع به دوشیدن شیر کرد تا
 آنقدر که آن ظرف پر شده نوشید، آنگاه دوباره دوشید و به
 همراهان خود داد تا همگی سیر و سیراب شدند و در پایان نیز
 ظرف را پر کرده پیش آن زن گذارد و پول آن شیر را به «امّ
 معبد» داده و رفتند.

چیزی نگذشت که شوهر او آمد و چون شیر نزد همسرش
 دید با تعجب پرسید: این شیر از کجا است؟ زن در جواب
 گفت: مردی این چنین بر اینجا گذشت و داستان را گفت، و
 چون اوصاف رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای شوهرش
 تعریف کرد آن مرد گفت: به خدا این همان کسی است که
 قریش وصفش را می گفتند و ای کاش من او را می دیدم و
 همراهش می رفتم و در آینده نیز اگر بتوانم این کار را خواهم
 کرد.

و در پاره ای از روایات نیز آمده که چون امّ معبد این معجزه
 بزرگ را از آن حضرت مشاهده کرد فرزند افلیح خود را که
 همچون تکه گوشتی روی زمین افتاده بود و قادر به حرکت و
 تکلم نبود نزد آن حضرت آورد و رسول خدا (ص) بحرمانی او
 و معلوم شدن آن را از آن حضرت پرسید.

برداشت و آن را جویده در دهان آن کودک نهاد و آن فرزند از
 جا برخاسته و شفا یافت.

و هسته آن خرما را نیز در زمین انداخت و در همان حال
 نخله ای سبز شد و خوشه داد و رطب تازه در آن ظاهر گردید...
 و همچنان بود تا هنگامی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت
 آن نخله رطب نداد و چون امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت
 رسید خشک شد و در روز شهادت امام حسین علیه السلام نیز
 خون تازه از آن جاری شد.

و این روایت از خرائج راوندی نقل شده و در روایات دیگر
 دیده نشد... والله العالم.

ادامه دارد

- ۱- سيرة النبوة ابن کثیر- ج ۲ ص ۲۴۸.
- ۲- ای بنی مدلج من بر شما بیسناکم از سقیه شما یعنی سرافه که فریب
 گمراهی های محنت را خورده و او را یاری کند.
- ۳- و این ترس را دارم که جمع شما را پراکنده نموده و پس از عزت و سبادت
 پراکنده و متفرق شوید.
- ۴- ای لیا حکم (کنیه ابوجهل است) بخدا سوگند اگر توشاهد بودی و نظاره
 می کردی داستان اسب مرا هنگامی که دست و پایش در زمین فرو رفت.
- ۵- در شگفت می شدی و نترسیدی نمی کردی که محنت رسول و برهانی است و
 چگونه کسی می تواند در برابر او ایستادگی کند.
- ۶- و من تورا سفارش می کنم که مردم را از دشمنی با او بازداری که من روزی را
 می بینم که نشانه های او آشکار گردد.
- ۷- به چیزی که تویاری آن را دوست داشته باشی که همه مردم یکجا در برابرش
 تسلیم شوند.
- ۸- سيرة النبوة ابن کثیر- ج ۲ ص ۲۴۹.
- ۹- سيرة النبوة ابن کثیر- ج ۲ ص ۲۲۷.

هتک حرمت عتبات عالیات

«اصفهان - عباس احمدی»

بنمود خانه بر سر مستضعفین خراب
 بیرون نمود پیرو حیوان را ز خانه ها
 بنموده باز پای اجانب به کشورش
 صدام از تمام ستم پیشه گان گذشت
 ای چرخ تا به کی بستمگر دهی امان
 باشد به شیعیان حسینی خطاب من
 ای مسلمین که خون علی دروگ شمامت
 نفرین بفرم گز سرخود خواهی و طمع
 لعنت به حزب بعث که صدام عطفی
 اکنون که نیست چاره بحر صبر (احمدی)

بارد گریزید ستمگر قیام کرد
 در شهر کربلا و نجف دشمن خدا
 زد تیر کین به مرقد سردار کربلا
 جانیکه وحش و طیر بر آنجا پناه برد
 شاهیکه جبرئیل امین خود از آسمان
 خون همجو سبیل کرد روان در جوارشان
 کاریکه آن زمان متوکل شروع کرد
 عجاج گونه کشت محبان اهل بیت
 اسلام کرده جنگ به ذیقعده را حرام
 تجدید شد عزای حسینی بکربلا
 هتک حریم و حائرو قبر امام کرد
 پیرو جوان و کودک و زن قتل عام کرد
 آنجا که خلق بهر پناه ازدحام کرد
 جن و ملک ز روی ادب احترام کرد
 آمد پی زیارت و بر او سلام کرد
 قیصر حسین راه هدف انهدام کرد
 صدام اینزمان بشرارت تمام کرد
 تعقیب، شیعیان علی صبح و شام کرد
 صدام این هجوم بسماه حرام کرد
 دشمن زخون، حریم ورا شرح فام کرد